



هادی رحیمی زاده

منادی عدالت اجتماعی

نوع انسانی کردن سیاست را در انداخت و به «ستم» و «ستمگر» نه گفت و به همین دلیل سخنانش به دل نشست و ماندگار شد. مزاری آنسان که یک مدرس دانشگاه آراسته و پیراسته سخن می‌راند، سخن نگفت؛ بلکه در مقام عدالت‌طلبی صاف و بی‌زاویه و فارغ از ملاحظات سیاسی سخن گفت. او رنج‌های بی‌شمار خودکامگی را در بی‌پیرایه‌ترین جمله‌ها این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: می‌خواهیم بعد از این هزاره بودن جرم

برخی به افکار و اندیشه‌های رهبر شهید از نظرگاه‌های گوناگون پرداخته و نظریاتی چون «حقوق شهروندی، ساختار دولت، جایگاه زنان و...» در اندیشه‌های او را بررسی کرده‌اند. به نظر راقم، افکار و اعمال شهید مزاری پیش چشم مایند و به لحاظ زمانی او از ما چندان دور نشده‌اند تا گفته‌ها و اقداماتش، تفاسیر مختلف و برخی متضاد را برتابند. خوشبختانه سخنرانی‌های شهید مزاری در دست و یاران و همسنگران گمنام او هنوز باقی‌اند و مکتوب شده‌اند تا چونان «معالم الطريق» به سرچشمه اصلی اندیشه‌های آن بزرگ مرد راهنمایی کنند. مزاری تحصیل‌کرده دانشگاهی معتبر در غرب یا شرق نبود تا تئوری‌های بدیع آکادمیک در حوزه خاص فکری را از او انتظار داشته باشیم و همچنین دانش‌آموخته حوزه علمیه تا سرحد اجتهاد هم نبود تا نظریه‌های فقهی غریبی عرضه کند. او از میان قومی برآمد که از بین قتل‌عام‌ها و شاق‌ترین رفتارهای غیرانسانی عبور کرده بود، اعتماد به نفس و خودباوری را از دست داده و کف آرزوهایش به زنده ماندن فروکاسته شده بود. هزاره بی‌هویت‌ترین و بی‌آرزوترین مردم این خاک شده بود و منزوی‌ترین قوم افغانستان قرار گرفته بود. مزاری نگاهی به گذشته دوخت و محرومیت و سرنوشت غمناک قومش را دریافت و دردها و رنج‌های دیرسالش را با تمام وجود احساس کرد و پس از اندوختن تجربه‌های گرانسنگ، طرحی از

”

می‌خواهیم بعد از این هزاره بودن جرم نباشد، حق خواستن به معنای دشمنی ملیت‌ها نیست، دشمنی ملیت‌ها فاجعه است، ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابند و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد.

“

”

در افغانستان فراوان بوده اند رهبرانی که پا جای پای پیشینیان نهاده و تحولی مبتنی بر فکر انسان دوستی و دیگرپذیری پدید نیاورده اند و چرخه خودکامگی، پر سرعت تر از گذشته به حرکت خود ادامه داده است. مزاری اما از این حیث یک استثنا است؛ او همان گونه که خود گفته، دشمنی ملیت/قومیت‌ها را فاجعه می‌داند و در عوض، جامعه افغانستانی را با همه تفاوت‌هایش، حول نظام سیاسی‌ای فراگیر فرا می‌خواند.

“

نظام سیاسی‌ای فراگیر فرا می‌خواند: ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم، هیچ‌گاه معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهرآمیز و توسل به جنگ برای تأمین آن نبوده‌ایم؛ ولی هرگاه بر ما تجاوز شود و دیگران بخواهند مواضع انحصارطلبانه‌شان را بر ما تحمیل کنند، آماده دفاع از مردم خود هستیم. در بین رهبران سیاسی جهادی پس از سقوط حکومت خلقی/پرچمی، مزاری یگانه کسی بود که گفتمان عدالت‌خواهی را باب و به صریح‌ترین لهجه از آن دفاع کرد. گذر زمان نیز ثابت کرد که اندیشه‌های او چقدر انسانی، عدالت‌خواهانه و حق‌مدارانه بوده است. حکومتی که با مزاری سر ستیز داشت و مدعی و مدافع احکام و ارزش‌های اسلامی شناخته می‌شد، در قانون اساسی خود تنها پیروان یک مذهب را شایسته احراز رهبری سیاسی می‌دانست و بقیه را مطیع و منقاد امر و نهی خویش می‌خواست؛ ولی اکنون بهتر از هر زمانی دیگر فراست و فرزاندگی مزاری هویدا شده است. پس از بیست و چهار سال، در تأکید بر مطالبات انسانی، همه مدیون اویم، چه این که او دو دهه پیش روی نقطه‌ای انگشت تأکید نهاده بود که دیگران پس از دو دهه به آن تمکین می‌کنند؛ مزاری منادی عدالت‌انسانی و انسانی کردن سیاست بود.

نباشد، حق خواستن به معنای دشمنی ملیت‌ها نیست، دشمنی ملیت‌ها فاجعه است، ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابند و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد. مفهوم عدالت اجتماعی که شهید مزاری به دنبال آن بود را نباید در نظریه‌های فیلسوفان تبارشناسی کرد. عدالت اجتماعی از نظر او یعنی رفع ستم سیاسی که در سیمای خشن‌ترین دیکتاتوری‌ها به ظهور رسیده بود و مجال طرح هرگونه دادخواهی و دیگرخواهی را از جامعه افغانستانی سلب کرده بود. عدالت‌خواهی مزاری به اعاده حقوق انسانی جامعه افغانستانی به رغم افتراقات انتیکلی، مذهبی و فرهنگی قابل احاله است. مزاری اولین گام به سوی عدالت اجتماعی مورد نظرش را «نظام سیاسی حق محور» می‌داند که مشروعیتش را از مردم می‌گیرد و برآمده از اراده مردم است؛ یعنی همان چیزی که اکنون از آن به حکومت مردم‌سالار تعبیر می‌کنند. راز جذابیت اندیشه‌های رهبر شهید در موضع نفی انحصارگرایی و انسداد سیاسی این است که او در مقام عدالت‌خواهی عریان‌ترین ستم‌ها را تجربه کرده بود و سیاه‌ترین روزها را دیده بود و از نمودهای بیدادگری مثال‌های زنده و عینی داشت و در این خصوص به آشکارترین آدرس‌ها اشارت می‌برد. مزاری از رهگذر عدالت‌خواهی به آرمانی می‌خواست دست یابد که همانا «وحدت ملی» می‌نامندش. به‌طور معمول تاریخ، زبان، فرهنگ، حافظه و خاطره تاریخی مشترک، مؤلفه‌های تشکیل دهنده «ملت» عنوان می‌شوند؛ اما به اعتقاد برخی در این میان، نقش‌آفرینی کنش‌گران صاحب کاریزما نادیده گرفته می‌شود؛ ممکن است تاریخ یک کشور سرشار از ناهمگونی‌ها و ناگواری‌ها باشد و احساس همگونی ایجاد نکند، در این صورت است که کنش‌ها و رویکردهای ممتاز و متمایز کنش‌گران در عرصه فراهم‌آوری ظرفیت و زمینه خلق احساس مشترک، برجسته می‌شود. در افغانستان فراوان بوده اند رهبرانی که پا جای پای پیشینیان نهاده و تحولی مبتنی بر فکر انسان دوستی و دیگرپذیری پدید نیاورده اند و چرخه خودکامگی، پر سرعت تر از گذشته به حرکت خود ادامه داده است. مزاری اما از این حیث یک استثنا است؛ او همان گونه که خود گفته، دشمنی ملیت/قومیت‌ها را فاجعه می‌داند و در عوض، جامعه افغانستانی را با همه تفاوت‌هایش، حول